

فروپاشی عمارت: تاملاتی بر خروج بریتانیا

ولفگانگ شتریک

مترجم: محمد هادی

این مقاله ابتدا در روزنامه تزایت آلمان و در تاریخ ۳۰ ژوئن ۲۰۱۶ چاپ شده است.

ظاهراً که باید منتظر بمانیم تا ببینیم آیا آلمانی‌های «اروپایی» درسی از نتیجه همه‌پرسی بریتانیا می‌گیرند یا نه. اما چندان امیدی نیست. آلمانی‌ها، در اولین واکنش‌ها، مدعی بودند که سرزمین شکسپیر و ادم اسمیت، خاستگاه نیوتن و هابز، یا هندل و مارکس، به واقع هیچ‌گاه جزو اروپا نبوده است، حال آنکه ما همیشه جزیی از اروپا بوده‌ایم. این بر هر که گرفتار گرد و غباری که آلمان به راه انداخته نشده باشد، هویداست که این نتیجه می‌توانست در همه پرسی‌هایی در مجموعه‌ای از دیگر کشورها نتیجه مشابهی بدهد، کشورهایی چون دانمارک، هلند، اتریش، مجارستان، ایتالیا، اگر نگوئیم فرانسه. اتحادیه اروپایی که می‌شناسیم، یا آنگونه که آلمانی‌ها متصورند، یعنی این کالبد نهادی اجماع و ائتلاف، در حال تجربه‌ی شامگاه ایزدان (**Götterdämmerung**) است. حالا هر کس که به این باور ندارد، باید تاوان این ماجرا را هم که چه بسا دفن شدن زیر آوار (اتحادیه اروپا) باشد، بپردازد.

آیا طبقه سیاسی آلمان درخواهد یافت که چه بسا قاطعانه فروپاشی سرزمین گل و بلبلس در بروکسل را تسریع کرده است؟ نظرسنجی عمومی بریتانیا ترس و تعجب به همراه داشت و نشان داد که چطور دولت مرکل - گابریل، با بهره از ایده «اروپا» شان به ویرانی اقتصاد یونان و سپس دهن کجی و تحقیر این کشور نشستند، تا بتوانند راه را به بهانه نجات اقتصاد یونان و «ایده اروپا» بر بانک‌های فرانسوی و آلمانی باز کنند. همه این اتفاق‌ها به فاصله کمی از سیاست یک‌تازانه آلمان در برابر پناهجویان روی داد: گشودن مرزهای آلمان و اروپا برای پر کردن شکاف جمعیتی آلمان، اتفاقی که در غیاب یک قانون مهاجرتی تحت نام عملیات نجات بشر دوستانه، که اروپا که اروپا خود را بدان متعهد کرد، عملیاتی «بی‌هیچ محدودیت»، با سهمیه‌هایی مشخص برای استان‌های مختلف. در این عملیات حتی استان‌هایی که بازار کار و شرایط جیمیتی‌شان یکسان نبود به لحاظ اخلاقی نکوهش شدند. اتفاقی که خود چرخشی صد و هشتاد درجه‌یی را به همراه داشت که خبر از ورود دیکتاتوری اردوغان به اتحادیه اروپا می‌داد و در پی خود فرامین صدر اعظم را به همراه داشت: کم‌دینی که پیشتر شعرهای بی‌مزه‌ای، اینور و آنور، در رسانه‌ها سروده بود.

واضح بود که غریزه‌ای جمعی در بریتانیا حس کرده که بهترست دیگر در کلویی که چنین چیزهایی در آن ممکن است، نماند. از این جهت، دسته‌ای که اصرار بر ماندن در اتحادیه داشتند، موضع‌شان را منحصراً به اقتصاد محدود کردند، و هیچ ابراز احساساتی مبنی بر نوعی عشق به «ایده اروپا» از خود بروز ندادند. تفکر بریتانیایی تا بوده شهره به تجربه‌گرایی و قضاوت «ایده»ها در عالم واقعی، بوده است. این واقعیت که گروه طرفدار خروج از اتحادیه اروپا، علی‌رغم هشدارهای فراگیر مبنی بر عواقب اقتصادی، پیروز میدان انتخابات شد، در دنیایی که یگانه معیارش اقتصاد است نکته‌ها در بر دارد، به خصوص وقتی که انگلوساکسن‌ها چنین کرده باشند. از نقطه نظر آلمان، آنهایی که مراقبند دم به تله چنین منطقی ندهند، بی‌خرد یا حتی دیوانه تلقی می‌شوند. اما نکند که ایشان از ملاحظات قاره‌ای که آلمان سکندار اخلاقی آن است، به ستوه آمده اند، برای نمونه در بستن تونل مانس به روی پناهجویان؟

بریتانیا، بر عکس آلمان چندان تشنه‌ی عشق‌ورزی بی‌قید و شرط نیست. همین که افراد زبان انگلیسی یاد بگیرند و حالا با هر ناشیگری بدان تکلم کنند، برای بریتانیا کافی است. باقی احساسات در بریتانیا بیشتر از اینکه به ترس جدا افتادن از عشق اروپایی بینجامد، مشوق آن است، احساساتی که هر چند بیرون بریتانیا رایج هستند. (هر چند تا همین اواخر پنهان و نهفته بودند). احساساتی از این دست، با شیفتگی به جهانی‌سازی در میان نخبگان، آزاد شده است: همان نخبگانی که «باز» بودن جامعه‌شان به فراز و نشیب‌های پر تنش بازار جهانی را معیاری برای قضاوت اقتصادی و نیز اخلاقی می‌دانند. تحقیر سنن بومی و یا آنهایی که بدین سنن متوسلند از چشم لایه‌های متوسط و فوقانی که خویش را جهان وطن می‌شمارند، و سرزمین خویش و مردمان آن را با معیار «رقابت» می‌سنجند، دامن‌گیر تمام جوامع اروپایی شده است. این بخشی از ارزش گذاری اقتصادی ارزش‌ها در پی پیشروی سرمایه‌داری است که خود به دست نئولیبرالیسم تسریع شده است. متعاقب تغییر روح دوران به سمت جبهه مقابل، که دیری است تفاوت میان روحیه جمعی انترناسیونال و جهانی شدن سرمایه را از خاطر برده است، برای آنهایی که می‌خواهند جلوی این جریان را بگیرند معمولاً زبانی جز زبان ملت و گذشته از دست رفته‌اش نمی‌ماند. نیروهایی که تحت عنوان «پوپولیست» معرفی می‌شوند و هنوز «پیچیدگی» جهان نو را در نیافته اند، و به لحاظ معنایی معزول تلقی شده و از آنها به عنوان «ضد-اروپایی» یاد می‌شود، در روستاهای گالیک خود جا خوش می‌کنند تا موعد انتخابات یا فراندومی فرا رسد و فرا خوانده شوند. سیاست‌های «عوام فریبانه» که اغلب هم چهره‌های مشکوکی را به اختیار می‌گیرد، در غیاب هر شکل دیگری از سیاست پشت ایشان را گرم می‌کند. از آن سو هم افرادی چون شولتز و جانکر و شرکا هم ایشان را دهاتی‌های خطرناک می‌نامند یا حتی بدتر از آن کسانی چون زیگمار گابریل، نماینده پیشین، ایشان را ارادل و اوباش می‌نامد.

هر چند با بریکسیت، برای اولین بار بود که کشوری با رای اکثریت بخواهد از اتحادیه خروج کند: اتفاقی که محدود به این بار نخواهد ماند و چه بسا به زودی در هر جای دیگری نیز رخ دهد. کُند ذهن‌ها هم به زودی خواهند فهمید که اتحادیه اروپا، انگاره‌ای است که تاریخش به سر آمده است (البته کُند ذهن‌ترین‌های این داستان، رانندگان ماشین تمرکزهای¹ بروکسل و فرانکفورت هستند که حالا حالاها این را نخواهند فهمید و البته زمانی هم که بفهمند دیگر بی‌فایده است). در سطح وسیعی، تلاش‌های امروز دال بر این است که پروژه مدرنیسم، بس غیر مدرن شده است، چون از آزمون باز شدن مرزهای دنیا به شکلی که بتواند مقابل قابلیت‌ها، منافع و نیازهای بومی مختلف در سطح قاره اروپا احقاق حق کند،

سر بلند بیرون نیامده است. پایان «سویه ی اجتماعی»² اتحادیه اروپا در دهه نود، پایانی بر اتحادیه اروپا همچون پیکره‌ای بود که (روزی) جمعیتش را بر ضد نوسازی و باز آموزی نئولیبرالیسم حراست می‌نمود. از آن زمان، اتحادیه اروپا همچون یک ابر دولت آتی در چنگال شتابگران سرمایه داری نو و صنعت صادرات آلمان افتاده است. هر چند این همه بی‌مدد نخبگان ملی امکان‌ناپذیر می‌نمود؛ نخبگانی که مادامی که زمین بازیش مطابق با آمالش گسترانده شود برایشان چندان اهمیتی ندارد که «ملت واحد» مد نظر دزرایلی³ باز بخش به دو ملت شود. امروز در فضای کشورهای مدیترانه است که بیش از هر جایی، اتحادیه اروپا به شکل اتحادیه پول واحد (یورو) و با تکیه بر ماشینی معقول و ناکارآمد عمل می‌کند. ماشینی که سیاست‌های اقتصاد «لیبرالیسم دولتی»⁴ (Ordoliberalism) آن را در جهت تخت کردن می‌راند، یا لا اقل چنین می‌خواهد، هر چند در حال حاضر چندان موفقیتی عایدش نشده است.

مهمترین متغیرها در دوران جهانی‌سازی و در معماری سیاسی آن، به خصوص در اروپا، همانا اندازه و تنوع هستند. به زعم مردم اسکاتلند، که چه بسا پیشروان شکل دیگری از مدرنیته هستند، همانطور که زمانی در دوران اوج فیلسوفان اخلاق اسکاتلند بود، قبل از رای به خروج از اروپا هم بریتانیا خود زیادی بزرگ بود، و همان گونه که می‌دانیم خود بریتانیا آزادی ایشان برای یافتن راهی در مراودات جهانی را سلب نمود. به همین دلیل، آنهایی که می‌خواهند اروپا را همان گونه که هست بی‌هیچ ابهامی درباره روابط اسکاتلند نگاه دارند یا کشورهای کوچکی که تازه استقلال‌شان را از از کشوری بزرگتر به چنگ آورده اند، مانند کشورهای حوزه بالکان، چندان میلی به بازگشت به دولتی بزرگ ندارند. کشورهایی چون ولز، کاتالونیا، کرواسی، کشور باسک اگر هم زمانی بخواهند مستقل شوند باید به اتحادیه اروپا بچسبند تا بتوانند استقلالشان را حفظ کنند. اکنون که اتحادیه اروپا همچون دولتی بزرگ ناکام از پشتیبانی از منافع مردمان این کشورهای کوچک در نظارت بر پیشرفت سرمایه‌داری بیرون آمده است. آینده چه بسا در گروهی کنش‌های مسئولانه، خرد، منعطف و به نسبت همگانی است که با مشارکت‌های آزادانه در واحدهای سیاسی تکیه‌گاه‌های خود را جستجو می‌کنند. امروز دولت-ملت‌های کوچکتر اروپا می‌توانند آزمونی روبه روی این پرسش باشند که اتحادیه اروپا باقی بماند یا نه: کشورهایی چون دانمارک، سوئد، نروژ، سوئیس، هلند، کشورهایی که در آنها اموال عمومی، هویت جمعی و اراده مشترک بسی بیشتر از ابر دولت اتحادیه اروپا در دسترس، قابل فهم و ملموس است (و همه این کشورها، به جز هلند همچنان در آینده پیش رو واحد پولی خود را حفظ خواهند کرد). چه بسا تلاش‌های نخست وزیر پیشین استان نردھین - وستفالن، یعنی یورگن راتگرز برای پیوستن سرزمینش به معاهده بنلوکس که برلین آن را در دم خفه کرد، آن طور هم که خیلی‌ها فکر می‌کردند چیز عجیب و غریبی نبود.

آیا راه واقع بینانه‌ای پیش روی جغرافیای تغییر پذیر اروپا وجود دارد؟ راهی که طی آن مشارکتی منعطف، سازگار و مقرون به اراده خود، میان دول کوچک در جریان باشد، بی آنکه امثال شولتز و جانکر⁵ پدر خواندگی آن را کنند؟ توافق‌نامه جدایی که قرار است با لندن به مذاکره گذارده شود می‌تواند برای ایجاد یک «لایت اتحادیه اروپا» موثر باشد، اتحادیه اروپایی نحیف‌تر، با عضویتی خردتر در اپراتوس «اتحاد تنگ هم» بروکسل: محلی برای همکاری در ارزش هم و با حق و حقوق برابر و تابع معاهدات و کنوانسیون‌های بین‌المللی که در آنها اصل سوبسید جدی گرفته شود، نه اینکه به دست کارگزاران بروکسل بی‌اثر شود. آنجا که در عین حفظ استقلال، از معاهدات دو سویه حمایت می‌شود (همان گونه که فریتز شریف نیز در کتاب حکمرانی در اروپا از آن سخن رانده است). اتحادیه اروپایی بدون پارلمان اروپا، که اصلاً چیز دندان‌گیری هم

نیست، یا بدون محکمه، همان محکمه‌ای که قوانین اساسی را آزادانه و بی‌هیچ اجلاسی، اختیار می‌کند و سپس کنار می‌زند: اتحادیه‌ای بدون سیاست‌های آشکار و پنهان بانک مرکزی اروپا. چنین انگاره‌ای، می‌تواند برای خیلی از اعضای ثابت کنونی نیز جذاب باشد، اعضای که معتقدند مهاجرت منظم میان همه آنها، و نه فقط بریتانیا امکان‌پذیر باشد. بروکسل می‌تواند این را ببیند، و اما مثل شیطان که از آب مقدس می‌ترسد، واهمه دارد. و به همین دلیل هم هست که نمایندگانش اصرار دارند که بریتانیا باید هر چه زودتر خروج کند، که جایی برای چارچوبی نهادی برای الحاق مجدد، آلترناتیو و موثر اروپایی باقی نگذارند.

آیا اتحادیه اروپا و سردمدارش یعنی آلمان، فرصت‌هایی که تصمیم بریتانیا برای احیای اروپا پیش رو نهاده را ارج خواهند نهاد؟ کارگزاران بروکسل و دیگر حامیان در دولت‌های ملی، علی‌الخصوص سازشگران آلمانی، دنبال آنند که از این ماجرا یک درس عبرت بسازند: یعنی لندن را به هر نحوی تنبیه کنند تا از دانمارکی‌ها، هلندی‌ها، مجارها، و غیره زهر چشمی بگیرند، که آنها هم بازیشان نگیرند. هر چه نباشد ایشان تمامی تلاش‌شان را می‌کنند تا جلو بحث پایان اتحادیه اروپا که سال‌هاست سرکوب شده است را بگیرند، حالا خدا می‌داند دامنه این ماجرا به کجاها برسد. این که یک فرا دولت بالای سر همه باشد، یا رژیم اقتصادی و سیاسی بر فراز کمرفتست تا اگرگنتو، و از کرک تا مرز شرقی ترکیه سایه افکند و اروپایی‌ها افتخار کنند که ۸۰ درصد قانون‌گذاری‌های معتبرشان در بروکسل انجام می‌گیرد، آیا همه این‌ها باید دولت-ملت‌ها را قرار است میراث‌های فرهنگی‌شان را بازاریابی کنند، خوش حال کند؟

اگر این سوال که همه از پرداختن با آن سر باز زده اند، پس از بریکسیت و در شرایط جدید هم نادیده گرفته شود که ما باید از این اتفاق بترسیم، آنگاه اروپا با زودی و با شتاب تکه تکه خواهد شد. بالاخره عمارت شروع به ویرانی کرده است و چنانچه جلوی این نیروی انفجار گرفته نشود، اروپا با خاک یکی خواهد شد.

منبع انگلیسی:

<http://www.versobooks.com/blogs/2748-collapsing-constructions-reflections-on-british-exit>

منبع آلمانی:

<http://www.zeit.de/2016/28/europaeische-union-brexit-europa-rueckbau/seite-2>

پانویس‌ها:

[1]. تمرکززایی در اینجا بیشتر بر تمرکز قدرت مدیریتی و تصمیم‌گیری است که در راس هرم یک سازمان روی می‌دهد. اتحادیه اروپا نیز به طرز فزاینده‌ای تصمیم‌ها را در اختیار نهاد مرکزی خود در بروکسل گذشته است. م.

[2]. وجهه یا سوبه اجتماعی از اصول اصلی اتحادیه اروپا در راستای ایجاد تعادل میان اتحاد یا همبستگی اروپا محور و وظایف ملی هر شهروند اروپایی است. م.

[3]. محافظه‌کاری تک‌ملتی به شکلی از سیاست محافظه کار اطلاق می‌شود که منبعث از نوشته‌ها و نوشته‌های سیاست‌مدار بریتانیا، بنجامین دزرایلی است. دزرایلی دو بار در سده نوزده به سمت نخست‌وزیری رسید. ایده محافظه‌کاری تک‌ملتی امروز بیشتر به نام دموکراسی تری (Tory) شناخته می‌شود که اصرار بر حفظ نهادها و اصول سنتی داشته و قایل به برنامه‌های اقتصادی اجتماعی است که نفع همگانی داشته باشد. م.

[4]. عمده تفاوت نئولیبرالیسم و لیبرالیسم دولتی در نقش و جایگاه دولت است. اگر نئولیبرالیسم درصد گذار از دولت و دخالت‌های دولت در سیاست‌گذاری‌های اقتصاد آزاد است، در لیبرالیسم دولتی که مخصوصاً در آلمان طرفدارهای خود را دارد، دولت همچنان نقش مشوق و مشدد رقابت را دارد.

[5]. مارتین شولتز، ریاست پارلمان اروپا و ژان کلود جانکر، ریاست کمیسیون اروپا را عهده دارند.

